

## کتاب نقد



### قدرت کلام بزرگان

**سعید نامپی**\*

در فرایند گفتمان نقش مهم زبان قابل انکار نیست.
این‌ ساختار و توانایی‌های زبان و کلام است که می‌تواند گفتمان حاکم بر جامعه را به سمتی مشخص هدایت کند.
زبان عامل مهم پیدایش فرهنگ‌ها است و همین‌طور عامل اصلی انتقال آن.
در انتقال مفاهیم این سخنوران و سیاستمداران بوده‌اند که در ابتدا با هم‌راکردن مردم هر جامعه سعی در پشیرد مقاصد خود داشته‌اند.
هدف نهایی از گفتار انتقال دانش و تجربه یا تهییج مخاطبانی است که باید در مسیری مشخص قدم بردارند؛ از همین‌رو در کتاب «قدرت کلام» (نوشته سموی میر و جرمی کوردی، ترجمه دکتر نادر هوشمندیان، نشر شورش‌آفرین) بیش از آنکه از سخ‌نوران اندیشمند سخن به میان بیاید از سیاستمداران نقل قول‌هایی عنوان شده است.
بیشتر این افراد برای مردم جهان چهره‌هایی شناخته‌شده هستند و می‌توانند به عنوان یک الگوی تاثیرگذار در قرون اخیر حائز اهمیت تلقی شوند.
الگوهایی که می‌توانند با سحر کلام خود وقایع جهانی را در دنیای خود رقم بزنند.

به نظر می‌رسد بیشتر شخصیت‌های کتاب «قدرت کلام» پیش از ارائه سخنرانی به تدوین سخنان خود اهمیت زیادی می‌داده‌اند؛ چراکه مشاهده و شنیدن حرف‌های سخنرانان بزرگ می‌تواند الهامبخش و دلگرم‌کننده باشد و از منظری دیگر سخنرانی کسی با تدوین نامناسب و ناشایانه و نداشتن درک درست از مخاطب می‌تواند بی‌اعتباری خودساخته‌ای برای سخنران رقم بزند.

سخنوران فقط حرف‌زن نیستند. سخنران از جهت افتخار مخاطب و جوشش عواطف و احساسات شنونده گام می‌راند.

سخنور نشماید از عصر خود است.
احساسات خود را انتقال می‌دهد.
سخنران باید سواد و تجربه و آبروهای نوین ارتباطی به جهت برخورداری بهتر از امکانات موجود استفاده کند.
در عصر حاضر نیز به سبب برخورداری از امکانات ارتباطی بهتر باید سخنوران بهتری هم به‌منصف ظهور می‌رسیند.
رسانه‌ها به‌عنوان یک ابزار ایده‌آل برای انتقال صدا و تصویر، تاثیرگذاری زیادی در مفاهیم سخنرانی ایجاد کردند و در این میان کسانی که شرایط زمانی خود را به‌درستی درک کردند توانستند از این امکانات بیشترین استفاده‌را ببریند.

توان ارائه یک پیش‌الگوگر و موثر با نگرش به آینده از دیگر لوازم سخنوری محسوب می‌شود. این گزینه در سخنان رهبران سیاسی کشورها کاربرد فراوان‌تری دارد. این مصاحبه‌ایزوری است برای رسیدن مل‌ت‌ها به آمال و آرزوهایی که سه‌سال‌های سال است.
در پی رسیدن به آن لحظه‌شماری می‌کنند و هر بار ردای ناخداایی این مسیر پرالتهاب را بر قامت یک نفر می‌پیندد.کسی که می‌آید تا با یکلیوژه‌هایی چون آزادی بیان، عدالت اجتماعی، مبارزه با فقر و گرسنگی، از بین‌بردن نادرستی‌ها و شیائسته‌سالاری‌ها رهبری می‌کند.
را به‌عهده بگیرد، یا همچون هیتلر آرامش یک ملت و جامعه جهانی را برهم زند و جنگی خناندم‌سوز را به ملت خود و سایر مردم ارزانی دارد.سخنرانی در عصر حاضر به‌مراتب از سخنرانی در گذشته سخت‌تر است؛ چراکه ایکه به مدد ارتقای سطح سواد و دانش اجتماعی، مخاطبان نسبت به گذشته کادتر و عالمرت هستند. سخنوران عصر حاضر باید حرف تازه‌ای برای گفتن داشته باشند. و باید بتوانند از شیو‌ه‌های نوین بلاغت استفاده کنند.
اصول فن بیان در ایراد سخنرانی و آگاهی کامل نسبت به موضوع مورد بحث از دیگر خصوصیات فعالان عرصه سخنوری است. با این حساب سخنرانی استینو هاوکینگ با موضوع سیاه‌چاله‌ها همانقدر می‌تواند جذاب باشد که سخنرانی جان اف.کندی رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا با موضوع سیاست‌های خارجی.

بنابه ادعای کتاب،باراک اوباما استاندارده سخنوری در عصر ما است. توان او در قدرت ارتباط با مردم مثال‌زدنی است. او تصویری مجسم می‌کند که متعلق به خود اوست و لوی شنونده نیز می‌تواند به آن ملحق شود. او مثل بسیاری دیگر از سیاستمداران به گفتمان پیروپلستی ورود نمی‌کند. این خصوصیات که در او نهاده‌شد منحصربه‌ششور متوعش نیست.

کسی سخنران زاده نمی‌شود. این امر یک فرایند کاملا اکتسابی است که به ذهن، روان و خلاقیت هر فرد بستگی دارد.کتاب با اشاره‌ای به آبراهم لینکلن – مرد هوشمین رئیس‌جمهور آمریکا–عنوان می‌کند که او برای موفقیت در ایراد سخنرانی و تحت‌تاثیر قرارادن مخاطبان خود راه سختی پیموده است. او نیز هرگز سخنور زاده نشد ولی هنگام سخنرانی کستیریک‌جر- پینسلوانیا–تجسین شوندگان را با نطق ۶۶۸کلمه‌ای خود برانگیخت. برخلاف اسلافش او از صدای طبیعی‌اش و با ضرابهنگی قدرتمند،سخنانش را آغاز کرد و رسایی برخوردار نبود ولی وقتی به جمله «۱۷۷ سال پیش…» می‌رسد، با ضرابهنگی قدرتمند،سخنانش را آغاز کرد. موجب جرای‌شدن اشک مخاطبان و تجسین حماسه سربازان شدد.در کتاب «قدرت کلام» از هیچ سخنور ایرانی نامی برده نشده است. سیاستمداران و نظامیان بیشترین سهم از مطالب کتاب را به خود اختصاص داده‌اند و در این بین از اندیشمندان و کارآفرینانی چند نیز مطلبی بازرگو شده‌است. به تحلیل گفتمانی، بسامد، واژگانی و زبان‌بندن فرهنگ‌مان این کتاب پرداخته‌نشده و صرفاًاستادبه‌مهم‌ترین سخنرانی‌انهاقضاوت‌هایی صورت‌گرفته است.چیدمان شخصیتی‌کتاب مناسب است و از هر تفکر و از هر جهان‌بینی می‌توان الگویی را در آن یافت. ترتیب و توالی منطقی‌ای نسبت به فهرست ارائه‌شده وجود ندارد و نمی‌توان الگویی برای نقد و تآخر اشخاص در نظر گرفت. مطلبی که در مورد هر شخص آورده شده شامل سه بخش کلی است: بیوگرافی مختصری از زندگی فرهنگی‌شده، درس‌هایی که آن فرد برای ما به یادگار گذاشته و نکته است. شخصیت‌های تاثیرگذار در جهان افراد زیادی نیستند. این کتاب درپهچای است محدود برای ورود به جهان‌بینی شخصیت‌هایی که در ادوار مختلف زمان باعث رشد، دگرگونی یا تحریب جهان خود شده‌اند.

**\*داستان‌نویس، شاعر**

**از آثار رنگ‌ها با آدم حرف می‌زنند**



«بریشم» را می‌توان داستان عاشقانه همه اغصا نامید؛ شاهکار بلانمازه الساندرو باریکو؛ رماتی که بارها در ابتدالی تجدیدچاپ شده، و تنها در سال انتشارش، ۱۹۹۶، بیست‌وهفت بار تجدیدچاپ شد و سپس در سال ۲۰۰۲ به فهرست ۱۰۰۱ کتابی که پیش از مرگ‌یاد خواندنی‌تره‌رافت.استیبال از «بریشم» در همه‌جای دنیا پشیرامرد، تا جایی که سان‌دی‌تامیز و نیوزدی «بریشم» را عاشقانه‌تری از رنگ‌هایی چشمگیر و افسونی خیرمکننده و یک اثر امین قدرتمند توصیف کردند و آن جوس در برنام‌ه رادیویی «با حساب همه‌چیز» آن را یک داستان عاشقانه غزل‌وار و میخوب‌کتنده، یک داستان

«ها و جهان اساطیری» متن پیاده‌شده گفت‌وگوی هوشنگ گلشیری است با مهرداد بهار پیرامون مساله اساطیر، هویت ما و ارتباط این دو. می‌گویم اثر، برای آنکه آنچه روایت شده و به هیات کتاب درآمده چیزی فراتر از حال‌وهوای یک‌گفت‌وگو را منتقل می‌کند.کتاب چنان دعوت‌کننده است که انگار در صحنه گفت‌وگویی دوفره و گاهی سفرفره حضور دارید.صدای زنگ در را می‌شنوید، نسیم خریذه از پنجره‌باز را حس می‌کنید، متوجه خالی‌شدن لیوان‌های جای می‌شود؛و در این بین در باب ریشه قصه‌های شاهنامه، گذشته‌مان، بز‌ماه‌های اندیشمان و گاهی حتی علل بعضی رفتارهای امروز یا سازوکار نظام سیاسی‌مان چیزهایی می‌شنوید. چیزهایی که به واسطه شیوه پیش‌بردن بحث توسط گرفتار آن پرش‌هایی می‌شود که معمولا وقت گفت‌گوه‌های چندفرفره گلشیری و ذهن ساختارمندش کاملا بهم‌مرتبط می‌مانند و متن کمتر شکلی می‌گیرد و گفت‌وگو را منحرف می‌کند. شاید بخشی از جذابیت نمایشی کتاب علاوه بر نگارش هنرمندانه بارید گلشیری، تسلط پدرش بر شیوه‌های روایت باشد. چنان تسلطی که خودش را در هدایت دیگر بازیگران صحنه گفت‌وگو به همگرای بی‌امون موضوعی که فراخ است و امکان گریزند‌های گامبه‌گام در آن زیاد، نشان می‌دهد.

گلشیری باب گفت‌وگو را با طرح س‌والی درباره شاهنامه باز می‌کند.

او می‌خواهد بداندند دقیقا شیوه‌بهار در پرداختن به شاهنامه چیست و چرا آن شیوه را انتخاب کرده است.
انگار با طرح این سوال، گلشیری می‌خواهد بداندند بهار به‌عنوان یک‌متفکر چه ساختار فکری‌ای دارد،

چطور و از چه زاویه‌ای به جهان پیرامونش نگاه می‌کند، و این شیوه نگاه

چطور رابطه او با شاهنامه را ساخته است. البته به نظر می‌آید گلشیری بخش‌بخش آنظم آنچه بهار می‌خواهد بگوید را می‌داند.می‌شود این مساله را از تسلط او به هدایت بحث حدس زد–ما به دنبال این است که آنچه لابه‌لای خطوط نوشته‌های بهار پنهان مانده، آن ساختار فکری را از زبان خودش بیرون بکشند و ثبت کند و در انجام این کار باید به دنبال چیزی می‌گردد که مدت‌ها ست‌فدغه فکری او است و من مایه به‌سازنده فرم و محتوای تعدادی از داستان‌هایش.

گلشیری از بهار می‌پرسد که به نظر می‌رسد او با برخورد با شاهنامه سعی کرده ببیند پشت قصه‌ها چیست و از کجا آمده‌اند و این کار را نه با کلیت شاهنامه که هر بار با پرداختن به بخشی یا قصه‌ای از شاهنامه انجام می‌دهد. بهار ضمن تأیید این شیوه، از نگاه شخصی‌اش به فرهنگ و تاریخ می‌گوید. می‌گوید آنچه در فرهنگ و تاریخ پریش جالب است، بررسی‌سعی علل به وجودآمدن و دل‌تحول بعدی آن است؛چه در برخلاف اساطیر و چه در حماسه. اما این‌جواب نه برای ذهن ساختارگرای گلشیری کافی است و نه از طرف بهار هنوز جواب کاملی است.
بحث، در ادامه آن‌انگیزه نهفته پشت مطالعات و کوشش ستایش‌انگیز بهار را آشکار می‌کند. بهار پیش‌فکرتشوگر و این‌عصر را طرح می‌کند که برخلاف آنچه زمانی به‌عنوان گفتمانی غالب تبلیغ و ترویج می‌شد، به‌اینکه ایرانیان صرفا از نژاد آریایی هستند، و به واسطه این خلوص نژادی– در پی آن خلوص فرهنگی یا تمدنی – ایگایی متفاوت و اغلب برتر از همسایگان جغرافیایی‌شان برای خود قائل‌انند، اعتقادی ندارند. او در پی آن است که با بازگشت به یکی از قوی‌ترین متون حماسه‌ای ایران و موشکافی ریشه‌های قصه‌هایی که در شاهنامه آمده نشان دهد. آنچه اندیشه‌های اسطوره‌ای و در پی آن حماسی ما ایرانیان را می‌سازد التقاطی است از اندیشه‌های اسطوره‌ای هندواروپایی، اندیشه‌های آریایی، بومی منطقه پیش از ورود آریایی‌ها و بالاخره اندیشه‌های اسطوره‌ای آسیای صغیر و آسیای غربی. او در شیوه انجام کار خودش می‌گوید «تنها راه‌شن این است که شما فرهنگ قدیم آسیای غربی را از حدود سند تا میان‌رانه بنشایید… بدین شی‌انسان آن وقت بیایم روی فرهنگ خودمان که قبلا مطالعه کرده بودم دوباره مطالعه کنم. من پس از چنین بررسی‌هایی به این نتیجه رسیدیم که ظاهرا ما یک تمدن خالص آریایی نداریم، نه در ایران و نه در هند، دو نقطه‌ای که آریایی‌ها وارد می‌شوند. این سوزمین‌های بومی آسیای صغیرتمدن‌تر از آریایی‌هایی بودند که وارد شدند… و درواقع به این نتیجه برسم که چه میزان از فرهنگ ما آریایی است، چه میزان بومی آسیای غربی است، ما در فرهنگمان مدیون چه

«بریشم» را می‌توان داستان عاشقانه همه اغصا نامید؛ شاهکار بلانمازه الساندرو باریکو؛ رماتی که بارها در ابتدالی تجدیدچاپ شده، و تنها در سال انتشارش، ۱۹۹۶، بیست‌وهفت بار تجدیدچاپ شد و سپس در سال ۲۰۰۲ به فهرست ۱۰۰۱ کتابی که پیش از مرگ‌یاد خواندنی‌تره‌رافت.استیبال از «بریشم» در همه‌جای دنیا پشیرامرد، تا جایی که سان‌دی‌تامیز و نیوزدی «بریشم» را عاشقانه‌تری از رنگ‌هایی چشمگیر و افسونی خیرمکننده و یک اثر امین قدرتمند توصیف کردند و آن جوس در برنام‌ه رادیویی «با حساب همه‌چیز» آن را یک داستان عاشقانه غزل‌وار و میخوب‌کتنده، یک داستان

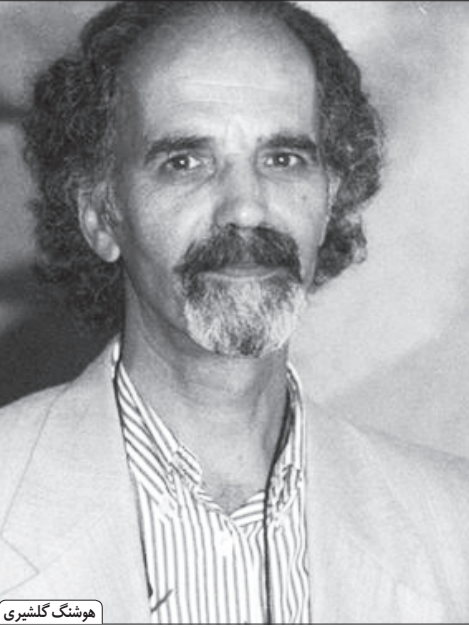
### ۱۰۰۱ کتاب: «بریشم» شاهکار الساندرو باریکو

تاریخی کامل، حماسه‌ای فشرده و جمع‌وجور درباره بحران دل‌آمی نامید. «بریشم» داستان سفر و شور و ارتباطاتی را از اود و مسکوت است که لطافت داستانی‌اش پر روح و جان هر خواننده‌ای را به ملری می‌نشیند و مسحورش می‌کند.باریکو با «بریشم» در صلدنپه‌جاه صفحه خواننده را جادو می‌کند؛و این پیروزی چشمگیر است که در نوشتن حقیقی‌ترین داستان عاشقانه اغصا موق‌ی‌باشی؛ داستانی که در آن‌گرچه زندگی به‌تنهایی آغشته و فقدان، تضمینی است، دل‌امام این مرکز زندگی که بسیار انکار شده، هنوز می‌تواند آرامش خود را بازیابد. «بریشم» را با ترجمه م‌طاهر نوکنده در نشر نیلوفر بخوانید.

## نقدونظر

**«ها و جهان اساطیری»**، **پس از ۲ دهه منتشر شد**

# جهان ایرانی به روایت گلشیری و بهار



هوشنگ گلشیری

زاوایای دیگری ب‌کاونند. آ‌نظور که بهار در این گفت‌وگو می‌گوید: «بیبیم ببینیم اجزای این فرهنگ از کجا آمده و در کجا سابقه فرهنگی این امر وجود دارد… ما در فرهنگمان مدیون چه کسانی هستیم؟ یا تعصب نگاه نکنیم… به صورت مجموعه افتخارآمیزی که مطلقا ایرانی و پاک و منزه از هرگونه تاثیر فرهنگی دیگری است، روزهای ما، که راه پیش‌رویمان را بهتر ببینیم و بهتر انتخاب کنیم، آنچه می‌خوانید نگاهمی است به این گفت‌وگوی مفصل که بار دیگر انسان ایرانی را با خود مواجه می‌سازد برای انتخاب و ساختنی بهتر. «ها و جهان اساطیری» به کوشش بارید گلشیری و از سوی نشر نیلوفر منتشر شده است.

کسانیکه آندادمانند، گلشیری هم به ادامه حیات چنین اندیشه‌های حماسی و پیش از آن اسطوره‌ای در شکل‌های جدیدتر زبانی بیانی چون داستان و اساسا شیوه ریست اعتقاد دارد. در گفت‌وگویی که عنایت سمعی با گلشیری انجام می‌دهد و بعدها به همین حسین سنایورد در کتاب «مخوانی کتابان» ثبت می‌شود، گلشیری می‌گوید: «من معمولا رابع به فرم و محتوا حرف نمی‌زنم و بیشتر مساله‌ام، مساله ساختار است. ساختار هم معانی متعدد دارد. آن معنا که فلا مورد نظر من است، ساختارهای بنیادی یک قوم است. مثلا دید ما ایرانی‌ها معمولا ثنوی است و قائل به ثنوت هستند… این را به معاصر هم می‌بینیم.» گلشیری به واسطه این نگاه است که سعی می‌کند با طرح سوالانی از بهار مثلا در مورد نقش معان در دوره مادها ببیند او چقدر این ایده را تأیید می‌کند و بهار در ادامه مثال‌هایی که گلشیری طرح می‌کند با خودش در ادامه



مهرداد بهار

**گروه ادبیات و کتاب: فرارگرفتن دو نام**

بزرگ، هوشنگ گلشیری و مهرداد بهار، در

کتابی که حاصل گفت‌وگوی درازآهنگ

آن دو در نیمه نخست سال ۱۳۷۲ است،

نوید چراغ روشن دیگری است در این

روزهای ما، که راه پیش‌رویمان را بهتر

ببینیم و بهتر انتخاب کنیم، آنچه می‌خوانید نگاهمی

گلشیری به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین

نویسندگان و روشنفکران تاریخ معاصر، و مهرداد بهار نیز به‌عنوان

یکی از اسطوره‌پژوهان برجسته ایرانی، در «ها و جهان اساطیری»

رودروی هم قرار گرفته‌اند تا حکایت ایران چندره‌ازساله‌مان را از



آتوسافشین‌نوید\*

کسانی هستیم؟» بهار این روند طی‌شده در زندگی حرفه‌ای‌اش را با ذکر مثال‌هایی از اختلاط اسطوره‌ها و نحوه بروزشان در اثر حماسی شاهنامه توضیح می‌دهد.

اما نتایجی که بهار به دست آورده و ثابت می‌کند، که اثری حماسی مثل شاهنامه بسیار بیشتر از آنچه فکر می‌کنیم وامدار اندیشه‌های کهن همسایگانش چه در شرق و چه در غرب مرزهای امروزی ایران است، است که شاید فرهنگ قدیم آسیای غربی را از حدود سند تا میان‌رانه بنشایید… بدین شی‌انسان آن وقت بیایم روی فرهنگ خودمان که قبلا مطالعه کرده بودم دوباره مطالعه کنم. من پس از چنین بررسی‌هایی به این نتیجه رسیدیم که ظاهرا ما یک تمدن خالص آریایی نداریم، نه در ایران و نه در هند، دو نقطه‌ای که آریایی‌ها وارد می‌شوند. این سوزمین‌های بومی آسیای صغیرتمدن‌تر از آریایی‌هایی بودند که وارد شدند… و درواقع به این نتیجه برسم که چه میزان از فرهنگ ما آریایی است، چه میزان بومی آسیای غربی است، ما در فرهنگمان مدیون چه

### کتاب‌رمان

## در باره کتاب «زلیخا چشم‌هایش را باز می‌کند»، نوشته گوزل یاخینا

## در جست‌وجوی روشنایی

دگرگون می‌کند. یاخینا انسان معاصر را به سوی درون خود فرمی‌خواند. به عقیده او، باید در شرایط سخت کنونی به فکر درون خود باشیم، به‌جای این‌که دیگری را محکوم به شکست کنیم. بر همین اساس او در جایی از داستان می‌گوید «هیچ‌کس ناجی ما نیست… نه شاه، نه یک قهرمان، ما آزادی را به جنگ می‌آوریم، با دست‌های خودمان.» یا در جایی دیگر آورده شده: «اینجا در سیاه‌جنگل تایگا، زندگی همیشه بیروز است. هرچه باتلاق‌ها در پایین رنگ آتشین برگ‌ها را به خود بگیرد، هرچه زمستان سرد و خشن و بی‌برجم باشد، هرچه درنده‌های گرسنه قبیله را به وحشت بینانزند، زلیخا باز می‌دانست بهار می‌آید!» البته زلیخا یاخینا بر همین ادراکات و به موفقیت‌های پیروزی، راهکارهای مناسبی پیشنهاد داده که مناسب‌ترین و در اولویت‌ترینشان رسیدن به «بیگانگی» در خود و با بی‌غرضد است. یعنی در وادی یگانگی، اصول و مبانی خالص پیروز است. هرچه باتلاق‌ها و نوازندگان، همه آن احترام بگذارند و نه‌تنها در سطح نظریه، بلکه در عمل آنها را به‌کار گرفته و نسبت به خود و شرایطی که در آن زندگی می‌کنند. بی تفاوت نباشند؛ بنابراین انسان همانند کسی که احساس مسئولیت می‌کند.

به موفقیت و پیروزی نیز ختم می‌شود، درواقع همان رسیدن و سپس ره‌شدن در وادی یگانگی است، یعنی آن حس سیری‌ناپذیر در عشق و محبت و رسیدن به سعادت واقعی در تک‌تک انسان‌ها جوانه می‌زند و رشد می‌کند و به کمال واقعی می‌رسد. در این باب یاخینا می‌گوید: «پرنده‌هایی که زنده ماندند رفتند تا به وادی یگانگی رسیدند. جایی که هر فرد خود را با جمع یکی می‌دانست، و جمع خود را در تک‌تک افراد می‌دید. این شش‌میلیون نفر، مادر بزرگ من بود. در ژیانیه همه دهقانات شوروی، همه مادر بزرگ من بود. در ژیانیه همه دهقانات کار اجباری» (سیبیری از این درون‌گاو‌ها بعدها به شهرهای بزرگی تبدیل شدند [ تبعید شدند. یکی از این شش‌میلیون نفر، مادر بزرگ من بود. در ژیانیه همه دهقانات کار اجباری] بودند که در ۱۹۳۰ در دخترپه‌ای هفت‌ساله بود، و اموال والدینش را مصادره کردند. والدین مادر بزرگم بنا بر آن سب از روستا به شهر قازان بردند.»

بنا بر نکات اشاره‌شده، رمان با اینکه قویا واجد مولفه‌های سیاسی –اجتماعی است، اما یک رمان سیاسی نیست و فغدغه‌های آن، زمان و مکان و شخص را پشت سر می‌گذارد. یاخینا سعی داشته بر ذهن و نوع تفکر قرون وسطایی غلبه کند، و در لایه‌لای داستان به این سوال مهم و تاثیرگذار پاسخ دهد: هنگامی که انسان‌ها در بن‌بست تاریخی زمان خود قرار می‌گیرند، چطور و چگونه می‌توانند از آن شرایط سخت عبور کنند؟ و همین دلیل زلیخا نماد انسانی است که به‌طور مداوم محکوم به شکست و ناتوانی است، و یاخینا به‌درستی پس این شرایط خفکان که اغلب زنان آن‌اوجام، در تحت‌تاثیر خود قرار داده، انگشت گذاشته است. به همین خاطر مادرشوهر زلیخا (عفرینه) در جایی از داستان، او را اینگونه مورد شماتت قرار می‌دهد: «ولی تو نمی‌توانی. نه بلدی زبته، نه بکشی، نه عاشقی کنی. خرم تو در اعیان درونت به خوب شایر رفتی و بیدار هم نمی‌شود و بدون خشم زندگی چه معنایی دارد؟ هیچ…»

پس یک شک تحول ذهن خرافه‌ماور و کهنه‌گرها به دلیل معاصر و واقعیت‌گر، آن چیزی است که یاخینا در این داستان دنبال می‌کند. به همین دلیل فرهنگان داستان زنی است که عمقا در دنیای باستانی و قرون وسطای گذشته، اما به‌تدریج باسختی از این تاریکی عبور می‌کند. یعنی تاریکی کم‌کم جای خود را به باور به لزوم آزادی و مهرورزی می‌دهد؛ زلیخا درواقع حوادث غم‌انگیز و شکفت‌آور زندگی را پشت‌سر گذاشته و به آزادی می‌رسد و شخصیت خود را



پنجشنبه ۱۳ دی ۱۳۹۷ / شماره ۳۷۸۹

# کتاب

می‌آورد به آن نگاه ساختاری به اندیشه یک ملت صحه می‌گذارد. مثلا

در بحث نقش معان و سازش آنها با قدرت سیاسی جدید از چیزی

حرف می‌زند به نام «سنت سازش»

بهار با ذکر مثال‌هایی از این دست و در رفت و برگشتی از اسطوره‌ها به شاهنامه دو مطلب را بیان می‌کند؛اول اینکه اندیشه‌های پشت داستان‌های شاهنامه چطور تلقیقی است از اندیشه‌های منطقه وسیعی از هند گرفته تا آسیای غربی و از اندیشه‌های متقدمی مثل اندیشه‌های بومیان منطقه آسیای صغیر پیش از استیلای آریایی‌ها کهثل تا اندیشه‌های متأخر. دوم اینکه اندیشه‌ها به راحتی از بین نمی‌روند. به‌خصوص وقتی به سنت‌های زبستی تبدیل می‌شوند و آدم‌ها چنان می‌ه‌ند به جای کنار گذاشتن رفتاری که اندیشه‌اش دیگر اعتباری ندارد، اندیشه جدیدی برای توجیه همان رفتار پیدا کنند. اگر مورد اول دلگرم‌کننده است و نشان از آن دارد که گذشته‌گان این سرزمین توان بدبستان اندیشه را داشتند، مورد دوم کم‌پیش‌نگران‌کننده است. آیا ما گرفتار نوعی تقدیریم؟ گرفتار جبر اندیشه‌های کهنه‌مان؟ آیا می‌توان از آن اندیشه‌ها عبور کرد؟ از اندیشه‌اش و از سنتش که چنان قوی است که حتی در صورت بی‌اعتبارشدن اندیشه با جایگزینی به راه خود ادامه می‌دهد؟ نیمه دوم گفت‌وگوی بهار و گلشیری به نحوی حول این مساله می‌گردد. بهار در تبیین دقیق‌تر نگاهش می‌گوید قرار نیست به حساسه‌ها مان و اسطوره‌ها مان به‌عنوان حقیقت نگاه کنیم. «به اینها به‌عنوان غیرعقلانی نگریمستن جامعه سنتی نگاه نکنیم که امروز برای ما نلیاید صورت قطعی داشته باشد. ما باید به‌عنوان نوعی جوله‌های غیرعقلانی تاریخ فرهنگ گذشته بشری در این منطقه نگاه کنیم.» نگاه بهار به مساله تاریخ اینجا خودش را به رخ می‌کشد. بهار معتقد است ما ملت تاریخ‌گرای نیستیم، ما به این معنا که مصداق‌های تاریخ‌گرایی را نداشته‌ایم بلکه به این معنا که در فرهنگمان تاریخ‌گرایی توانسته وزن غالب را پیدا کند و در توضیح ادعایش می‌گوید فرق ملل تاریخ‌گرا و ناتاریخ‌گرا در ثبت گذشته نیست، بلکه در این است که چه چیزی را شناسته و با بسته‌بندی نمیشود و معتقد است ما برخلاف چینگی‌ها و یونانی‌ها که به ادعای بهار علم در میان آنها رشد می‌کند، گنجینه‌ها و آ‌نظور که رخ داده ثبت نمی‌کنیم، بلکه آن چیزی را ثبت می‌کنیم که تایید یا تکرار برداشت‌های استعلائی از گذشته است. بهار طی گفت‌وگویش با گلشیری ادعا می‌کند که البته اگرچه اندیشه‌های اسطوره‌ای ریشه‌های عمیقی در نوع باور و رفتارهای امروز ما دارند اما ذاتی اینک نیست و شکستن حلقه تکرار اندیشه‌های اسطوره‌ای آنجایی ممکن می‌شود که به آنچه برایمان مانده به‌عنوان حقیقت نگاه کنیم، بلکه آن را نوعی نگاه تاریخ‌مصرف گذشته ببینیم و به این ترتیب از ساختارهای کهنه عبور کنیم و بر مبنای خود ساختارهای جدیدی بسازیم. سحر بهار اگر چه در کلیت به نظر عملی و شدنی می‌آید اما می‌شود پرسید دقیقا با کدام گام و کدام دستورالعمل باید از چارچوب‌های فکری‌ای که صدها سال است گرفتار آئیم عبور کنیم؟ این سوالی است که گلشیری مدت‌ها قبل از گفت‌وگویش بی‌شک به آن اندیشیده و برایش جوابی هم یافته است. همان گلشیری معتقد است جای تغییر این نگاه همان داستان است. همان جایی که در ادامه اسطوره و بعد حماسه شکل گرفته است. معتقد است اگر نویسنده بتوانند در داستان آن ساختارهای فکری کهنه را بشکنند، لاجرم آن اندیشه صلب کهن را هم شکسته است.

گلشیری در همان گفت‌وگویش با عنایت سمعی که پیش از این درباره‌اش صحبت شد با تفصیل بیشتری از شکستن ساختارهای فکری در داستان‌های می‌گوید. شکستی که فسادش پایین کشیدن ساختارهای کهنه و ساخت ساختارهای نوین است. ساختارهای متناسب با نیازهای یک جامعه مدرن. به گمان من همین ایده ساختار گفت‌وگو را شکل می‌دهد و آن را به پیش می‌برد و حیف که در این کتاب کنار نگاه بهار، نگاه گلشیری به چگونگی امکان ورود ایرانیان به عرصه خردگرایی ثبت نمی‌شود.

**\*منتقد ادبی و داستان‌نویس**

**از آثار: گنج و جای سرشده (اثر تقدیری در جایه هفت اقلیم)**

## کتاب داستان

## در باره کتاب «گلوگاه»، نوشته طیبیه گوهری در انتظار بازگشت زندگی

ادامه به آنها شاخ‌وبرگ می‌دهند و توصیفات را به آن اضافه می‌کنند، اما در «گلوگاه» با شکل جدیدی از روایت مواجه می‌شویم؛ روایتی که درنمایه تردید، دولتی، بیم و وحشت را با خود دارد. خانواده در این داستان با وجود مفقودشدن یکی از اعضا همچنان انسجام خود را حفظ می‌کند و به بندهای محکم خانوادگی چنگ می‌زند. مادر خانواده و اینکه روزها است از همسرش بی‌اطلاع است اما تمام تلاش را جمع می‌کند تا بتواند فرزندان را به آمدن پدر امیدوار سازد و همین امید می‌تواند خواننده را نیز امیدوار نگه دارد: «صبح وقتی بیدار می‌شوم آفتاب روی بالشم تابیده است. دانشم خواب‌های نازک و زرد می‌دیدم. بعد از صبحانه جمع‌کردن بسته‌پایش‌های دالایی می‌کنم که یک‌کدام در دوباره شروع کنم، می‌روم پشت میز و با انگشت حس می‌کنم که در اولین دوره جایزه ادبی پوهنجر هم جزو برگزیده‌ها، همچنین برای همین کتاب نامزد جایزه گلشیری و جایزه گام اول شده بود.

«گلوگاه» با شروعی شوکه‌کننده آغاز و از همان ابتدا وارد بی‌ریتم تند می‌شود. بدون حواشی و مقدمه‌چینی‌های بی‌مورد و اضافه؛ «لا‌دید قبل از آن هم باید کسی گفته باشد. ولی همان لحظاتی را به یاد می‌آورم که حسام را دم در خواندند. مرد چهارشانه‌ای که خودش را بکتاش معرفی کرد با تکت و شلوارتی تیره و لحنی مبادی آداب پرسید: جناب همت شریف دراندا؟ قسمتی از چانه و شانه‌های را در فراموشی تصویر دیدم و با اشاره حسام گفتم تو لای متظر باش…»

«گلوگاه» متشکل از سه فصل به نام‌های «خونخاک»، «خانه شیشه‌ای» و «آتش مقدس» است با دو راوی اولشخص که هر دو با زبان و قلمی درخورد. به آسیب‌شناسی جامعه امروزی می‌پردازند. روایت با زدبیدشدن و محصورشدن حسام‌الدین همت که روزنامه‌نگار است شروع می‌شود و در ادامه حسری در خصوص بودن به دیگر شخصیت‌های رمان تشریح پیدا می‌کند. رمان با پیش‌بردن چند قصه موازی با حفظ انسجام ساختاری قصه‌ای خویشخوان و پرتعلیق را برای مخاطب خود

روایت می‌کند؛ قصه‌ای هرچند آشنا و ملموس، اما این طیبیه گوهری است که شاید بتوان گفت نخستین‌بار آن را مکتوب می‌کند در قالب قصه‌ای نو خواندنی. «گلوگاه» نا‌السمی اجتماعی رانبال می‌کند که از تمام توان ادبی نویسنده در این راه بهره‌برده است. در داستان با تعلق‌ها و ماجراجویی‌هایی مواجه می‌شویم که شاید این روزها کمتر در داستانی با آن رتال با آن برخورد شخصیت‌ها در طور گادگان، توانسته است نگرش‌های مختلفی را از افراد می‌کند. همین توضیحات و فلاش‌بک‌ها است که داستان را برای خواننده جذاب‌تر می‌کند.گزیابی داستان را چندبیرابر، برزبیزی‌هایی نویسنده، شاهد زوایای مختلف دید در مورد کاراکترها هستیم. بیان احساسات هر کدام از شخصیت‌ها در فصل‌ها، داستان‌ها و شرح‌های مختلفی را از افراد می‌کند. داستان را به خواننده معرفی می‌کند. داستانی که استخوان‌بندی مختلف به خواننده نشان بدهد. در روند کتاب با بیم‌ها و امیدهای زیادی رویه‌رو می‌شویم و انسکلت اصلی داستان را همین امیدها و ناامیدی‌ها می‌سازد. داستان از چارچوب‌کلیشه‌های امروزی با فراتر نهاده و تعریف جدیدی از داستان را به خواننده معرفی می‌کند. داستانی که استخوان‌بندی آن بر پایه اندیشه خواننده و قصاوت‌های فردی او شکل می‌گیرد. شاید نگارش یک چنین داستانی کمتر در زنان نویسنده یکی، دو دهه اخیر به چشم بخورد؛ نویسندگان معمولا در قالبی روشن و واضح می‌نویسند و در

پس در «گلوگاه» نشان داده است که می‌شود متفاوت، با فکر و ریزبینانه نوشت و خواننده هم از تمام این روایت‌های خاص، لذت برد. او در «گلوگاه» ما را متقاعد می‌کند که منتظر کتاب بعدی‌اش باشیم.

**\*داستان‌نویس و مترجم**